

جلسه 70

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

قسم اول از روایاتی که استدلال شده به آنها برای اثبات شخص اعتباری دولت و نفوذ تصرفاتش، گفتیم دارای اصنافی است رسیدیم به صنف پنجم که آخرین صنف است. «الصنف الخامس: روایات جواز أخذ العطاء المعین من بیت المال ورد بعض الأخبار التي تجیز أخذ العطاء المعین من بیت المال» یعنی اگر عامل، سلطان یک عطائی را معین کرد در یک چیزی و به شما و به آن شخص داد، حضرت فرمودند که گرفتن این عطائی که او معین کرده است این جایز است. «ففي معتبرة أبي بكر الحضرمي: قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ» این روایت قبلاً هم داشتیم «فَقَالَ مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي السَّمَالِ أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشَّيْعَةِ فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ النَّاسُ وَيُعْطِيَهُمْ مَا يُعْطِي النَّاسَ»، «فقال» این ضمیر فقال گفتیم مردد هست که امام صادق فرمودند یا فرزندشان که اسماعیل باشد فرمودند این مطلب را. که اگر امام فرموده باشند خب حجت است، اگر فرزند هم فرموده باشد چون در محضر امام فرموده و امام ردع نفرمودند تقریر می شود.

س: 2:20

ج: احتمال که هست ولی احتمال تا دلیل نداشته باشد یا معارضی نداشته باشد احتمال تقیه مضر نیست. «فَقَالَ مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي السَّمَالِ» چه چیزی باز می دارد این ابی السمال که یکی از عمال دولت آن زمان بوده؟ «أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشَّيْعَةِ» این که جوان های شیعه را بفرستد دنبال کارهایی که وجود دارد و از عهدهی آنها هم برمی آید «فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ النَّاسُ» تا این که این شباب شیعه کفایت کنند آن ابن ابی السمال را به همان نحوی که مردم دیگر کفایت می کنند او را. همان کارهایی که آنها برایش انجام می دهند کارگزاری می کنند این جا اینها هم کارگزاری کنند «و يُعْطِيَهُمْ مَا يُعْطِي النَّاسَ» آن وقت همان اجر و مزد و پاداشی که به سایر

ناس می دهد به این شباب شیعه هم بدهد. خلاصه حرف این است که چرا شیعیان را بکار نمی گیرند، جوانان شیعه بیکار هستند و این ها را به کار نمی گیرد؟ خب این ها را هم به کار بگیرد مثل بقیه و همانی که به آن ها عطا می کند به این هم عطا بکند. بعد فرمود بحسب این نقل «ثُمَّ قَالَ لِي لَمْ تَرَكَتَ عَطَاءَكَ» حضرت فرمودند که یا آن اسماعیل، چرا آن عطایایی که قبلاً می گرفتی ترک کردی دیگر دنبالش نمی روی از این ها بگیری؟ «قَالَ مَخَافَةً عَلَي دِينِي» گفت به خاطر ترسی که راجع به دینم دارم که نکند این ها حرام باشد، جایز نباشد از این جهت است که ترک کردم. بعد فرمود «قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بَعْطَائِكَ» فرمودند خب حالا تو به خاطر این که اشکال شرعی داری که رفت و آمد با این ها ممکن است مشکل باشد و باعث این بشود که تقویت آن ها بشود مثلاً در چشم مردم این ها قوت و ارج و این ها پیدا بکنند، اما چرا خود او این قدرشناسی را نمی کند که برایت بفرستد؟ حالا تو نمی روی چرا او نمی فرستد برای شما؟ «قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ» این که بفرستد به سوی تو آن عطائی که و سهمی که داری «أَمَا عَلِمَ أَنْ لَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ نَصِيباً» نمی داند که تو در بیت المال نصیبی داری؟ خب تو نمی روی بگیری خب او بفرستد دیگر، چرا نمی فرستد؟ این حدیثی بود که قبلاً هم داشتیم این را. «و تقرب الاستدلال بهذا الحديث من جهة أن ذيله و إن كان يدل على أن للرجل نصيباً في بيت المال، و لكن من المعلوم أن نصيبه غير مُعين بالمقدار الذي يعطونه إياه» خلاصه ی استدلال این است که ذیل حدیث می گوید تو در بیت المال نصیب داری، اما تعیین این نصیب چقدر است و تعیینش در این که دارد می دهد؟ همین که مقدارش را تعیین کند مثلاً هزار درهم، بعد آن هزار درهم این باشد آن باشد، پس دو چیز این جا لازم است یکی این که این عمال سلطان باید حد و حدود آن نصیب را خودشان معین کنند جایی که نوشته، جایی که گفته نشده نصیبی دارد. دو: این که آن کلی را هم تطبیق کنند که حالا نصیب بشود هزار درهم مثلاً، حالا این هزار درهم در این متعین باشد، این دوتا تصرف است. حضرت می فرماید چرا این کار را نمی کند؟ یا اسماعیل گفته چرا این کار را نمی کند حضرت مناقشه ای فرمودند. خب این دلالت می کند بر این که این ها تصرفات شان نافذ است دیگر، هم می توانند تعیین بکنند

حدود و ثغور آن نصیب را و هم می‌توانند آن را تطبیق بدهند. پس بنابراین دلالت می‌کند بر نفوذ تصرفات این‌ها. می‌فرماید تقریب استدلال به این حدیث از جهت این است که «أَنَّ ذِیْلَهُ» ذیل حدیث که آن جمله‌ی «أما علمت» باشد «و إن کان یدلّ علی أنّ للرجل نصیباً فی بیت المال» درست است نصیبی دارد در بیت‌المال «و لکن من المعلوم أنّ نصیبه غیر مُعین» نصیبش که یک چیز خاصی آن‌جا نبوده که بگویند این را بردارد به شما بدهد، نصیب غیر معین است مثل مشاع است دیگر، نصیب مشاع است همه‌ی مسلمان‌ها، همه‌ی شیعیان این‌ها نصیب دارند بنحو مشاع است، حالا اما چقدر است آن؟ آن‌ها معین می‌کنند ...

س: ??? 7:20 مشترک نیست، یعنی به مقدار مساوی همه نصیب ندارند ???

ج: نه، افراد به همه که نمی‌دهند، الان به همه که نمی‌دهند به طور مساوی.

«و لکن من المعلوم أنّ نصیبه غیر مُعین بالمقدار الذی یعطونه إیاه» به مقداری که عطاء می‌کنند آن مقدار معین را به او «و إنّما تعینّه منوط بنفوذ تعین عامل السلطان و تحدیده» و همانا تعین آن نصیب منوط است و وابسته است به نفوذ تعین عامل سلطان و تحدید و محدد نمودن آن عامل سلطان. «و هذا نوع من التصرف الاعتباری» خود این تحدید کردن و تطبیق کردن این یک نوع تصرف اعتباری است که پس از این حدیث ثابت می‌شود که این تصرف نافذ است. «و کذلک یستفاد من عبارة: «مَا یَمْنَعُ ابْنَ أَبِي السَّمَالِ أَنْ یُخْرِجَ شَبَابَ الشَّیْعَةِ فیکفونه ما یکفیه الناس و یعطیههم ما یعطیه الناس» أنّ أخذ المال الذی یعطیه عامل السلطان للأجیر بعنوان أجره العمل جائز، و هو دلیل علی نفوذ إجارته.» خب حضرت فرمود چرا این‌ها را شباب شیعه را نمی‌گیرد؟ یعنی آن‌ها را اجیر نمی‌کند، آن‌ها را استخدام نمی‌کند، کار به آن‌ها واگذار نمی‌کند تا بعد بیایند کار کنند بعد اجرت هم به آن‌ها بدهد؟ پس این دلالت می‌کند که عمال سلطان اجاره نمودنش که این یک نحو تصرف است این جایز است این نافذ است و بعد هم از بیت‌المال جایز است که اجرت کار این‌ها را بدهد. این ذیل دلالتش از صدر هم شاید بهتر باشد که چرا این کار را نمی‌کند؟ پس معلوم می‌شود که هم اجاره کردن یک معامله‌ای است دیگر، استخدام کردن جایز است و هم از بیت‌المال پرداخت آن مزد آن‌ها جایز است.

می فرماید این دلالت «أن أخذ المال الذي يعطيه عامل السلطان للأجير بعنوان أجره العمل جائز» و این دلیل است بر نفوذ اجاره‌ی آن عامل سلطان. معلوم می‌شود اجاره‌اش درست بوده که حالا مال الاجاره‌ای باید به آن‌ها بپردازد. این استدلال به صنف خامس.

«إشكال: يمكن أن يكون تعين نصيب الرجل بعد تعيين العامل له من جهة تنفيذ هذا التصرف من قبل الإمام عليه السلام بعنوان وليّ الأمر، لئلا يحرم المؤمنون من نصيبهم في بيت المال» اشکال این است که ممکن است این‌که نصیب آن‌ها را در این‌جا درست است و آن اشخاص می‌توانند آن نصیب خودشان را که عامل دولت جائز به آن‌ها می‌دهد بپذیرند از باب این باشد که ولیّ امر و امام علیه السلام در این مورد خاص تنفیذ فرموده نه این‌که به آن‌ها ولایت داده. می‌گوید کاری که شما می‌کنید به این‌ها می‌دهید من تنفیذ کردم که مال او باشد، مال او باشد ولو تو گناه کردی اما حالا که به او دادی من تنفیذ می‌کنم می‌گویم مال او باشد. خب این، پس بنابراین دلالت نمی‌کند بر این‌که تصرفات آن‌ها بما این‌که تصرفات آن‌هاست جایز است، پس بنابراین مالک بودن آن‌ها و این‌که تصرفات آن‌ها جایز است از این طریق اثبات نمی‌شود، ممکن است اعمال ولایت امام علیه السلام در این‌جا باشد

س:؟؟؟11 چرا با حالت توبیخ می‌گویند را این کار را نکرد؟

ج: برای این‌که جهت انسانی‌اش است دیگر، می‌گوید حالا که تو داری کار حرام و... خب به این‌ها بده دیگر. می‌گوید چرا این‌ها را محروم می‌کنی؟

س:

ج: همه‌ی حدیث هر جا بگوید احتمال باشد آره دیگر، باید این احتمال‌ها نباشد. حضرت می‌فرماید چیه، حالا که دارد به دیگران می‌دهد چرا به شیعه‌ها نمی‌دهد؟ خب بدهد به شیعه‌ها ما هم آن وقت انفاذ می‌کنیم این‌ها را.

می فرمایند که: «یمكن أن يكون تعيين نصيب الرجل» بعد از تعیین نمودن عامل آن نصیب را، از جهت تنفیذ این تصرف باشد از قِبَل امام علیه السلام به عنوان ولیّ امر واقعی که ولو مغلول الید است، ظالم‌ها نگذاشتند ولیّ ولیّ امر واقعی که او هست، حالا برای شیعیان اِعمال ولایت می فرماید و می فرماید نافذ است، خب اشکال ندارد. چرا این کار را می کند حضرت؟ تنفیذ می کند؟ «لئلا یحرم» برای این که محروم نمانند مؤمنون، مؤمنان از نصیب‌شان در بیت‌المال. حضرت می فرماید خب بالاخره این‌ها نصیب دارند دست ما هم که نیست، حالا راهش این است که این‌ها بدهند، حالا که می دهند ما تنفیذ می کنیم، اگر می گویند هزارتا می دهند هزارتا را تنفیذ می کنیم. بعد می فرمایند که «و علی فرض أنّ هذا حکم شرعی، فإنّ التعدی من هذا التصرف بالمزیة المذكورة إلى سائر التصرفات لا یخلو من إشکال.» این ذیل یک مقداری ابهام دارد چی می خواهد بگوید، شاید این را می خواهد بگوید و آن این است که حالا اگر فرض کردیم واقعاً در این جا این یک امر شرعی است یعنی آن تصرفش جایز است، خب در مورد خاص به خاطر یک مصلحتی که این مؤمنون از نصیب‌شان محروم نمانند چنین ولایت امام در این خصوص داده. این معنایش این نیست که همه جا ولایت دارد، معاملات دیگر، کارهای دیگر. این جا به خصوص در این جا چنین ولایتی ثابت، یک ولایت محدود برای خصوص این مورد فرضاً اثبات بشود، اما ما نمی توانیم بگوییم دیگر معاملات دیگر دولت، کارهای دیگر دولت تنفیذ شده است.

س: ...13:18

ج: بله فی الجملة که در این خصوص این جا، در خصوص این کار.

«و علی فرض أنّ هذا حکم شرعی» بر فرض که این تعیین نصیب و این تطبیق یک حکم شرعی باشد، یعنی شارع بگوید بله تو می توانی تعیین کنی و تو می توانی تطبیق کنی، بر فرض که این حکم شرعی باشد «فإنّ التعدی» از این تصرف، که این تصرف به واسطه‌ی چی بوده؟ به واسطه‌ی مزیتی که ذکر گردیده شده بود که «لئلا یحرم المؤمنون من نصیبهم فی بیت المال» این حکم شرعی تعدی از این تصرفی که به خاطر آن جهت

شرعیت پیدا کرده و شارع فرموده است این تعدی از این «إلی سائر التصرفات» این خالی از اشکال نیست، چون ما جزم به این نداریم که واقعاً فرقی نمی‌کند؛ ممکن است شارع در این محدوده که مؤمنون محروم نبودند این کار را کرده اما تصرفات دیگرشان که مربوط به نصیب مؤمنین نمی‌شود و این‌ها ممکن است تنفیذ فرموده باشد. و اما این پس جواب قسمت اول.

اما جواب قسمت دوم که گفتیم مهم‌تر است که حضرت فرمود که چرا این‌ها را اجیر نمی‌کند که همان کاری که دیگران انجام می‌دهند این شباب شیعه هم انجام بدهند اجرت‌شان را هم به آن‌ها بدهد که گفتیم دلالت می‌کند بر چی؟ بر این‌که پس این معاملات اجاری و استخدامی و این‌ها جایز است. می‌فرماید «و أما حکم جواز أخذ الأجرة التي يدفعها العامل بعنوان أجره عمل يقوم به الأجير للدولة، فلا يستفاد من الرواية أنه على نحو القضية الحقيقية، بل ربما يكون حكماً خاصاً أصدره الإمام عليه السلام لذلك العصر من باب إمضاء ذلك التصرف نظراً لمصلحة الشيعة.» جواب این است که ما از این روایت استفاده نمی‌کنیم که حضرت بنحو یک قضیه‌ی حقیقیه که کل عامل و کل سلطان یجوز له استخدام الشيعة و این که اجرت آن‌ها را از بیت المال بدهد، از اموالی که تحت یدش هست بدهد، این بنحو یک قضیه‌ی حقیقیه‌ی این‌جوری این دلالت نمی‌کند بلکه در همان زمان خود امام علیه السلام آن زمان به‌خاطر این‌که دست‌تنگی شیعه زیاد بوده، مشکلات زیاد بود حضرت آن‌جا را تنفیذ فرمودند که استخدام اگر بکند و بعد بدهد قبول است. پس بنابراین می‌شود یک تنفیذ خاص در قضیه‌ی خارجی، نه یک قضیه‌ی حقیقیه‌ی کلیه فی کل الزمان و طول الاعصار و الامصار، چنین چیزی از این روایت شریفه استفاده نمی‌شود. و اما حکم جواز اخذ اجرتی که دفع می‌کند و می‌پردازد آن اجرت را عامل، به چه عنوان می‌پردازد؟ به عنوان اجرت عملی که قیام نموده است به او اجیر برای دولت و برای آن عامل. این «فلا يستفاد من الرواية» این‌که آن‌ه این جواز اخذ بنحو قضیه‌ی حقیقیه باشد که در طول زمان‌ها و تاریخ و این‌ها هر مصداقی پیدا کرد هی بفرماید جایز است جایز است. این قضیه‌ی حقیقیه این است دیگر. «بل ربما يكون حكماً خاصاً» بلکه چه‌بسا یک حکم خاص و ویژه‌ای باشد که

«صدره الامام عليه السلام» برای خصوص آن عصر از باب امضاء آن تصرفی که آن عامل آن موقع انجام می‌داده، سلطان آن موقع انجام می‌داده «نظراً لمصلحة الشيعة». پس بنابراین مثل آن تحلیل‌هایی هم که ما در روایات داریم تحلیل خمس که در یک مقاطعی ائمه علیهم السلام خمس را تحلیل فرمودند، حضرت در یک روایتی فرمود «ما انصفناکم» اگر الان.. امام صادق علیه السلام وضع مردم خیلی ناجور بود حضرت فرمود الان انصاف نیست که ما بگیریم، خب ولی امام بعد گرفتند دیگر، موسی بن جعفر گرفتند، بعد حضرت رضا علیه السلام گرفتند، این‌ها وکلا داشتند در اطراف و اکناف که اخذ می‌فرمودند. فلذا بعضی از کسانی که به این روایات نظر کردند و می‌گویند خمس تحلیل شده برای شیعه برای همیشه این درست نیست. بله خمس مربوط به مهور نساء و ثمن جواری و مساکن، این‌ها چندتا هستند که این همیشگی است، این‌ها مفتی‌به معمول فقهاء هم هست، این را حضرت فرمودند برای طیب ولادت و امثال و ذلک ما این‌ها را تحلیل کردیم. اما مال ارباح مکاسب آن را نه. بله بعضی وقت‌ها یک امامی علیه السلام به خاطر شرایط خاص تحلیل فرموده امام بعد نه، دیگر آن مضایق گذشته و امام بعد تحلیل نفرمودند و اخذ فرمودند.

س: ... 18:50

ج: نه ما چنین اصلی نداریم، ظهور است، اصل نداریم ظهور است. ببینید این اصلی که این جاها می‌گوییم یعنی ظهور، ظهور ندارد.

خب این قسم اول ...

س: ??? آیا بهتر نبود به جای این کلمه‌ی ???

ج: همین‌ها جائز است دیگر

س: که مناطش بوده ??? برای اعتبار شخصیت اعتباری بروند سراغ حکومتی مثل حکومت امیرالمؤمنین که آیا در حکومت امیرالمؤمنین با دولت می‌شود معامله کرد یا نه؟

ج: آن که لا ریب فیه و لا اشکال فیه در آنها. آنها حالا یا از باب شخص است یا از باب دولت است. ما در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و آنها که شک و شبهه‌ای نداریم که درست؟
س: با شخص دولت ...

ج: نه، نه، آن جا هم بله این حرف خوبی است که شما می‌زنید که آیا امیرالمؤمنین چکار می‌کردند؟ خب در مورد امیرالمؤمنین نمی‌دانیم از باب اعتبار دولت بود یا شخص‌شان بود؟ به عنوان کدام است نمی‌دانیم، آنها هم خوب است. آن روایات هم بررسی بشود، آنها هم خوب است.
س: ...

ج: «القسم الثانی: روایات جواز العمل فی أجهزة الحكومة الجائرة».

س: 20:17

ج: آره.

س: مالکیتش را؟؟

ج: نه، نه، چرا، هر دویش را ...، نه، در مقام تقریب هر دوی آن ثابت می‌شود، اشکال وارد می‌کنند. چون وقتی می‌تواند اجاره کند یا بفروشد، بخرد، لا بیع الا فی ملکه.
س: ...

ج: خب بله، این بعضی تصرفات را اثبات می‌کند. مجموع روایات که روی هم بریزیم، بعضی‌اش این تصرف را اثبات می‌کند، بعضی‌اش آن تصرف را اثبات می‌کند. الان همین روایت تصرف اجاره‌ای را اثبات کرد.
س: مجموع تصرف؟؟

ج: چرا، آن جاهایی که تصرف‌شان منوط به این است که مالک باشند. مثل لا بیع الا فی ملک.

خب «القسم الثانی: روایات جواز العمل فی أجهزة الحكومة الجائرة». روایاتی که دلالت می‌کند بر جواز عمل در دستگاه‌های حکومت جائز که ولو این که آن جا بیع و شرائی نمی‌خواهد انجام بدهد اما تصدی می‌کند یک

دستگاهی را که مربوط به حکومت جائز است. از این روایات هم می‌توانیم استفاده بکنیم. «یستفاد من روایات عیدیه جواز الدخول فی أعمال الدولة الظالمة للْمؤمنین» برای خدمت نمودن به مؤمنین «وَحَلًّا لِمَشاكلهم». برای این که مشاغل آنها را حل بکنیم. اولاً سننقل بعض هذه الروایات ثم سننظر فی دلالتها علی نفوذ تصرفات الدولة»: اول می‌فرمایند این روایت را نقل می‌کنیم بخشی از آن را. بعد نظر می‌کنیم که این روایات چه جوری می‌خواهد مدعای ما را ثابت بکند که اعتراف به شخص اعتباری دولت باشد و نفوذ تصرفاتش باشد. «إحداها: صحیحة الحلبي: «قَالَ: سئل أبو عبد الله الله عن رجل مسلم وهو في ديوان هؤلاء وهو يحب آل محمد صلى الله عليه وآله ويخرج مع هؤلاء في بعثهم» این رجل مسلمی می‌رود در دیوان آنها، در زمره آنها، کارگزار آنها می‌شود و خارج می‌شود با آنها در آن بعث‌ها و به طرف جهاد و فلان و این‌ها که می‌رفتند همراه آنها می‌رود. یا برای دفاع و مرزداری و فلان «فَيُقْتَلُ تَحْتَ رَأْيِهِمْ» و می‌رود و تحت پرچم آنها هم کشته می‌شود. «قَالَ: يَبْعَثُهُ اللهُ عَلَى نِيَّتِهِ». حضرت فرمودند خدا طبق نیتی که دارد مبعوثش می‌کند. یعنی چی؟ یعنی اصل کار پس اشکال ندارد دیگه. اگر نیتش این است که ظالم را تقویت کند، این ... ولی اگر این نیتش این نیست. نیتش این است که این مملکت اسلام است، باید محفوظ بماند یا دشمن را باید کنار زد فلان، این نیتش است. حالا چه کار کند؟ تحت لوای این‌ها دارد می‌رود. فعلاً قدرت دست آنها است. این «يَبْعَثُهُ اللهُ عَلَى نِيَّتِهِ».

س: حکم تکلیفی 24؟؟

ج: بله؟

س: حکم تکلیفی ...

ج: حالا هم، حکم تکلیفی هم و بعضی، تکلیفی‌اش که روشن می‌شود اشکال ندارد. وضعی‌اش هم می‌گوییم اشکال ندارد. حالا روشن می‌شود. «قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مِسْكِينٍ خَدَمَهُمْ رَجَاءً أَنْ يُصِيبَ مَعَهُمْ شَيْئاً» و هم‌چنین می‌گوید سؤال کردم از مرد مسکین و فقیری که خدمت می‌کند به آنها، چرا؟ به امید این که برسد با

آن‌ها یک شیءای به دست او. و «فِيغْنِيهِ اللهُ بِهِ» خدا هم به واسطه این بی‌نیاز می‌کند او را، یعنی نصیبی به او می‌رسد «فَمَاتَ فِي بَعْثِهِمْ»؟ در همین جیشی که این‌ها فرستادند و بعث کرده بودند، اتفاقاً می‌میرد. حالا او کشته می‌شود، این هم می‌میرد، به مرگ طبیعی می‌میرد. «فِي بَعْثِهِمْ»، «قَالَ: هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْأَجِيرِ إِنَّهُ إِنَّمَا يُعْطَى اللهُ الْعِبَادَ عَلَى نِيَاتِهِمْ» حضرت فرمودند که این آدمی که خب مسکینی است برای این‌که پولی گیر او بیاید، نصیبی گیرش بیاید با آن‌ها می‌رود، این مثل آدم اجیر می‌ماند. که اجیر شده برای این‌ها. «إِنَّمَا يُعْطَى اللهُ الْعِبَادَ عَلَى نِيَاتِهِمْ». خدای متعال به بندگانش براساس نیات‌شان جایزه می‌دهد یا عقاب می‌کند. اگر نیت خیر است خب ثواب می‌دهد، نیت شرّ است عقاب می‌کند. خب «لَمْ يَرِدْ عَنِ الْإِمَامِ اللهُ فِي هَذَا الْحَدِيثِ عَنِ الْحَضُورِ فِي دِيْوَانِ حَكَّامِ الْجُورِ وَخِدْمَتِهِمْ، بَلْ صَرَّحَ بِأَنَّ نِيَّتَهُ إِنْ كَانَتْ صَالِحَةً فَهِيَ مَأْجُورٌ عَلَيْهَا»؛ اگر نیتش نیت درست و صالحی است مأجور است. «فَيَسْتَفَادُ مِنَ الْحَدِيثِ جَوَازَ الْحَضُورِ وَالْخِدْمَةِ». پس می‌شود که حضور پیدا کرد و در آن دستگاه‌ها هم خدمت کرد.

س: کلاً؟؟ 26

ج: خب بله.

س: کلاً همان ظهور روایت هم همین است.؟؟ یعنی مثلاً یاری‌گر را که برای مظلوم ..

ج: آره، نیتش صالح است. یعنی می‌گوید چی؟ یعنی می‌گوید مثلاً نفقاتی بر من واجب است. برای این چاره‌ای ندارم. خب بروم آن‌جا کار کنم. برای زن و بچه‌ام که واجب‌النّفقه من هستند؛ نفقه‌ای بدهم. نفقات آن‌ها را بدهم من، این نیت صالح است. یک‌وقت نه، می‌خواهد برود مثلاً آن‌ها، شوکت آن‌ها اضافه بشود، مملکت یعنی حکومت آن‌ها پایدار باشد، از این جهت دارد کمک می‌کند خب نه.

س: بالاخره درآمد؟؟

ج: خب بله. باشد ولی نیت این آن نیست. آن یک امر خودبه‌خودی است انجام دارد می‌شود.

«ثانیها: صحیحۀ زید الشّحام قال سمعتُ الصادقَ جعفرَ بنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلامَ یقولُ منَ تولّى امرأً منَ أمورِ النَّاسِ فعدلَ وفتحَ بابَهُ ورفعَ سترَهُ ونظرَ فی أمورِ النَّاسِ» هر کسی تولی کند و تصدی کند امری از امور مردم را، پس عدالت به خرج بدهد. بابش را بگشاید که مردم بتوانند مراجعه کنند. «ورفعَ سترَهُ» پرده‌ها را کنار بزند. در دسترس مردم باشد. «ونظرَ فی أمورِ النَّاسِ» و واقعاً در امور مردم نظر کند، اندیشه کند، راه حل برایش پیدا کند «كَانَ حَقًّا عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یُؤْمِنَ رَوْعَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» این حق بر خدای متعال است. یعنی لازم است که خدای متعال ترس و وحشت و خوف او را در روز قیامت ایمنی ببخشد. «ویدخله الجنّة». این خیلی روایت زیبایی است که من هم قبلاً یادداشت کرده بودم برای این دولتی‌ها و آقایانی که کار دست‌شان هست و این‌ها، این خوانده بشود که اگر محذوری ندارند. حالا این خبیث‌ها یک مقداری باعث شدند این ستاره‌ها و این چیزها ایجاد بشود. و الا خیلی‌ها از این‌ها ذاتاً این جور نیستند که بخواهند اهل تشریفات باشند و بخواهند ملاقات با مردم نداشته باشند و این‌ها، این خبیث‌هایی که ترور و این‌ها را بنیاد گذاشتند و آوردند این جهات را. فلذا است ائمه علیهم السلام خودشان هم در اعصار غیبت وجود دارد و حضرت صادق سلام الله علیه دوتا گاهی دربان داشتند. یعنی یک دربان این‌جا بود، یک دربان عقب بود که این باید اجازه بدهد، بعد بیاید دوباره او اجازه بدهد دوباره برود. خب وقتی که مسئله‌ی احتمال کشتن و ترور و امثال ذلك هست قهری است دیگه که این چیزها پیش می‌آید. یا این نواب اربعه رضوان الله علیهم، این هم در غیبت شیخ طوسی هست که ایشان هم دوتا دربان بود. یک دربان جلو بود. یک دربان آن عقب بود. آن دربان جلویی، ایشان شنید که آن دربان جلویی لعن کرده معاویه را، با این‌که معاویه، خود سنی‌ها هم خیلی‌ها لعن می‌کنند. علیه الهاویه می‌گویند. او را عذرش را خواست. گفت دیگه این نمی‌شود این‌جا باشد. چرا؟ گفت این‌جا این نایب امام زمان است. این‌جا است، باید اصلاً احتمال هم ندهند که این آقا یا این‌جا ... یک جورى باید این‌جا زندگی کند که بتواند در آن دورانی که واقعاً تقیه و این‌ها، او را عذرش را خواست. گفت این‌که لعن به معاویه می‌کند دیگر نباید این‌جا باشد. توی غیبت شیخ طوسی این روایت هست. خب این‌جا می‌فرمایند که

«والإطلاق في هذا الحديث يشمل ولاية أمور الناس في الدولة الجائرة». اطلاق این حدیث که فرموده «مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ» سواء في الحكومة الجائرة یا حکومت غیرجائره. اطلاقش شامل می‌شود دیگه. پس این روایت می‌گوید حتی در حکومت جائره اگر کسی تولی بکند و مقصودش، و این امور را مراعات کند، عدالت را به خرج بدهد، باب را باز بگذارد، سطحی نداشته باشد، در امور مردم واقعاً اندیشه کند، نظر کند. همان نظر فی حلالنا و حرامنا که از آن اجتهاد می‌فهمند آقایان. این جا هم «نَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ» یعنی واقعاً اندیشه کند در این که گرفتاری‌های مردم را بتواند حل بکند، فرموده که خدای متعال که «حَقًّا عَلَى اللَّهِ» که «ان يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اطلاق دارد. «والإطلاق في هذا الحديث يشمل ولاية أمور الناس في الدولة الجائرة». ثالثها:

س: حاج آقا؛ این همه؟؟ نمی‌شود اطلاق را رد کرد؟

ج: بله آقا؟

س: با انصراف ...

ج: چه وجهی برای انصراف هست؟ وجه می‌خواهد انصراف، همین طوری که نمی‌شود گفت انصراف.

س: اصلاً چنین اطلاقی هست؟

ج: بله؟

س: اصلاً روایت ...

ج: آره دیگه؛ من تولی، تازه می‌گویند بعضی عموم وضعی دارد، اطلاق حتی نیست. آن‌هایی که می‌گویند من،

آن امور موصوله می‌گویند اطلاق عموم دارد. من یعنی هر کس، اصلاً هر توی آن افتاده. هر کس.

س: چه مآذون باشد چه غیر مآذون؟

ج: بله؟

س: چه مآذون در این تولی باشد چه غیر مآذون؟

ج: بله. منتها باید عدالت را به خرج بدهد دیگه، کار حرام یعنی نکند.

س: کسی که مأذون در این توّلی نیست ...

ج: بله دیگه، مأذون است دیگه. خودش دارد می گوید مأذونی دیگه. دلالت می کند بر مأذونیت.

س: ...

ج: چون دارد من توّلی دیگه. هر کی توّلی کند ولی این امور را داشته باشد. عدالت را مراعات کند، عدالت را که نمی شود. با کار حرام عدالت را مراعات کرد.

س: عدلّ این جا هم به معنای عدالت اجتماعی برای مردم است نه این که ...

ج: نه، نه، بله، بله، چون عدالت را به تناسب حکم و موضوع، یعنی در رابطه با مردم عدالت را مراعات بکند. خب بله. چرا؟ علتش هم شاید همین باشد. همین طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، به حسب نقل فرمود «لا بد للناس من امیر من برّ او فاجر». بالاخره باید حکومت باشد. حالا برّ باشد یا فاجر باشد. و الا هرج و مرج و عدم انتظام است و اصلاً زندگی نمی شود کرد. چپاول و به هم ... کشت و کشتار و و اصلاً نمی شود زندگی کرد. مردم باید یکی را داشته باشند. این اولین مقدمه اثبات ولایت فقیه و حکومت اسلامی است در یکی از استدلال ها. که این هم امر عقلی است هم امر شرعی است که امیرالمؤمنین امر فرمود. خب حالا که بنا است یک حکومتی باشد، حالا خدای متعال می فرماید در عصر غیبت من به شما شیعه ها اجازه نمی دهم خودتان حکومت کنید. باید سنی ها بیایند حکومت کنند یا کفار بیایند بر شما حکومت کنند. می شود قبول کرد؟ که بله، شیعیان حق ندارند خودشان بر خودشان حکومت کنند. این قابل قبول نیست یک چنین حرفی که شارع چنین حرفی را بزند. حالا که لازم است، ضروری است، باید باشد، پس بنابراین امر دائر می شود یا خودش یا غیر ... حالا توی خودشان، توی خودشان بی سوادهای تان، آن ها که از شرّ خبر ندارند یا آن ها از شرّ خبر دارند؟ این برهان سیر و تقسیمی که براساس این مقدمه می آید این متعین می کند که آن که قدرمتیقن است فقیه واجد شرائطی است که بتواند اداره کند. این شرط هم لازم است برای او. بتواند اداره بکند.

خب «ثالثها: خبر زیاد بن ابی سلمة قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (امام کاظم سلام الله عليه) فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ إِنَّكَ لَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ» گفت شما کارهای سلطان را انجام می دهید، توی دستگاه آنها هستی. «قال: قُلْتُ أَجَلٌ» بله. «قال لي: ولم؟» اصلاً تو برای چی توی این دستگاه؟ «قُلْتُ: أَنَا رَجُلٌ لِي مُرُوءَةٌ وَعَلَى عِيَالٍ» من یک آدم باوجهتی هستم، آبرومند هستم. و بر عهده من عیالاتی است که باید مخارج آنها را بدهم. «وَلَيْسَ وَرَاءَ ظَهْرِي شَيْءٌ»، پشت سر من هم هیچی نیست که پشتیبانی کند من را، از آنها بتوانم تأمین بکنم. ناچار شدم برای این بروم توی دستگاه اینها. «فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ لَأَنْ أَسْقُطَ مِنْ حَالِقٍ فَاتَّقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَأَ بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَّا لِمَاذَا؟» فرمود به حسب این نقل یا زیاد؛ اگر من ساقط شوم و بیفتم از حالق، حالق یعنی مرتفع. یک امر، یک جای مرتفعی. «فَاتَّقَطَّعَ» و من در اثر این افتادن روی زمین قطعه قطعه بشوم، این پیش من محبوب تر است تا این که تویی کنم برای احدی از اینها یک کاری را. یا این که روی بساط و فرش و چیزهای اینها راه بروم. «أَوْ أَطَأَ بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَّا لِمَاذَا»، مگر برای یک چیز. حضرت گفت «إِلَّا لِمَاذَا» کانه حضرت این جا می خواستند، اینها لطائف بیان است. که ذهن اش را آماده کند از خودش سؤال کند. مگر برای یک چیز. یعنی آن موقع دیگه برای من داخل شدن در بساط اینها و داخل شدن در آنها اشکالی ندارد. «قُلْتُ: لَأَأْدِرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ». نمی دانم آن لِمَاذای آن، «إِلَّا لِمَاذَا» که استثناء می فرماید را نمی دانم چیه. حضرت خودشان فرمودند به حسب این نقل «قال: إِلَّا لِتَفْرِيجِ كُرْبَةٍ عَنْ مُؤْمِنٍ» مگر برای این که داخل بشوم که یک گرفتاری از یک مؤمنی را به خاطر این که خب آن جا هستم و قدرت دارم و اینها بتوانم برطرف کنم. «أَوْ فَكِّ أُسْرِهِ» یا این که یک اسیری را بتوانم آزاد کنم که اینها گرفتند او را مثلاً «أَوْ قَضَاءِ دَيْنٍ» یا این که یک کسی بدهکار است، نمی تواند بپردازد، هیچ راهی ندارد، گرفتار است، من بتوانم در اثر این که آن جا هستم یک راهکاری برای این پیدا کنم برای اینها. این، پس اینها مبرر می شود که در دولت جائر کسی وارد بشود.

خب «يَمْكُنُ الْقَوْلُ إِنَّهُ وَإِنْ كَانَ مَوْرِدَ الْحَدِيثِ يَفْتَرِضُ أَنَّ الشَّخْصَ لَا يَمْتَلِكُ مَصْدَرًا لِرِزْقِهِ وَإِعَالَةَ نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ سِوَى الْعَمَلِ لِلسُّلْطَانِ، وَهَذَا وَجْهُ الضَّرُورَةِ فِي عَمَلِهِ، إِلَّا أَنَّ جَوَابَ الْإِمَامِ يَسْتَفَادُ مِنْهُ أَنَّ هَذَا الْعَمَلُ جَائِزٌ» می‌فرمایند که ولو این‌که مورد حدیث جایی است که یک ضرورتی باعث شده که او می‌گوید که نمی‌توانم اصلاً زندگی را اداره کنم، عیالاتم را اداره کنم الا این‌که آن‌جا بروم، خب آن صدرش ولو این‌جوری است و ما دیگه نمی‌توانیم از آن استفاده عام بکنیم. چون مورد مورد ضرورت است. الا این‌که ذیلش که حدیث فرمود فقط در این صورت من محبوبم هست که وارد بشوم یا محبوبم نیست که آن محبوب‌تر است از این، آن دیگه وجود ندارد، این ذیل دلالت می‌کند بر این‌که این جایز است. می‌فرماید: «يَمْكُنُ الْقَوْلُ إِنَّهُ وَإِنْ كَانَ مَوْرِدَ الْحَدِيثِ يَفْتَرِضُ» مورد حدیث فرض گردیده شد. يُفْتَرِضُ، یا يُفْتَرِضُ، مورد حدیث فرض کرده که شخص مالک نیست. یک مصدري را و یک منبعی را برای رزق خودش و إعاله‌ی خودش و إعاله‌ی عیال خودش را یعنی پرداخت معایش آن‌ها را «سوی العمل للسلطان»، هیچ راهی ندارد مگر عمل برای سلطان. و این وجه ضرورت در عملش هست. درست است؛ این صدر ممکن است این‌جور باشد. «إِلَّا أَنَّ جَوَابَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَفَادُ مِنْهُ أَنَّ هَذَا الْعَمَلُ جَائِزٌ لِأَجْلِ حَلِّ مَشَاكِلِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ هُنَاكَ إِلَيْهِ حَاجَةً». اگرچه ضرورتی برایش نباشد. چون خودش حضرت فرمود من، حضرت خودش را فرمودند دیگه. نفرمودند من که محتاج هستم. من دوست ندارم و این‌که از آن بالا بیفتم و قطعه قطعه بشوم و و کذا، این برای من دوست‌داشتنی‌تر از آن است. الا این‌که بخوادم آن‌کار را بکنم. ولو این‌که ثروت هم دارم. ولی بروم برای آن‌کار. پس از این ذیل استفاده می‌شود که این‌کار برای ضرورت نیست. برای ضرورت شخص. بلکه برای این است که تفریح کرب مؤمنین بکنند. به مؤمنین کمک بکنند، گره‌گشایی از کار آن‌ها بکنند. ولو خودش ثروتمند هم هست، احتیاجی هم ندارد برود اما به خاطر این جهت برود، این روایت می‌گوید که جایز است.

س: این‌جا امام خودش را نازل منزله‌ی سائل قرار داده. یعنی ...

ج: نه، نه، نه، هیچ نازل منزله‌ای قرار نداده امام علیه‌السلام.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ: 1401/12/9

خب رابعها هم اجازه بدهید. اجازه می دهید این رابعها را بخوانم یا دیگه نخوانم؟

س: ...

ج: بله؟ گذشته وقت؟ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان